

تقسیم استان آذربایجان غربی راهکاری درست یا نادرست برای حل مشکلات!

اورین مقدم

این روزها بحث داغی در میان مردم شهرستان خوی رواج کامل دارد و آن بحث بر سر ایجاد استانی در منطقه به مرکزیت شهر خوی میباشد. در این مقاله سعی خواهیم کرد که در این مورد، فواید و ضررهای این طرح و موضعگیریهای دولتی و مردمی در مقابل آن سخن بگوییم.

قبل از هر چیز نگاهی داشته باشیم بر گذشته شهر خوی، باشد که بتوانیم ریشه های مشکلات امروزی را در گذشته ها بجوییم و پیدا کنیم.

شهر خوی در دشتی بزرگ که به "خوی چوخورو" مشهور است، واقع گشته و به دلیل داشتن آب و هوایی مساعد از روزگاران قدیم مسکن مردمان بوده و هست. بدلیل قرار گرفتن بر سر راه جاده ابریشم از روزگاران قدیم محل گذر بازرگانان و کاروانهایشان بوده و به تبع آن شهری آباد و ثروتمند گشته است ولی همین برسر راه واقع بودن باعث و بانی تخریبهای پیاپی آن نیز بوده است. در طول تاریخ دهها بار از سوی حکومتهای مختلف درگیر، ویران گردیده و باز به همت والای اهالی از نو ساخته شده است.

اما تاریخ معاصر خوی: شروع تاریخ معاصر خوی را باید با شروع حکمرانی احمد خان دونبلی بر این شهر یکی دانست. چه، این مرد نیک اندیش و عادل پایه گذار شهر جدید بوده است. احمد خان که در زمان حکومت زندیه در شیراز، بر خوی حکومت می کرد، چنان رونقی بر خوی و منطقه داد که آن شهر را شهره عالم ساخت و به دارالصفای مشهور گردانید. ابنیه بسیار در آن ساخت و خوی را مامن شاعران و عارفان و دانشمندان بسیار نمود. توسعه خوی در زمان حسینقلی خان دونبلی فرزند کاردان او نیز ادامه یافت و حتی در زمان عباس میرزا حاکم آذربایجان نیز توسعه خوی ادامه یافت. این توسعه علاوه بر توسعه عمرانی و اقتصادی توسعه فرهنگی و علمی را نیز در بر داشت. چنانکه به هنگام وقوع انقلاب مشروطیت، تنها مردمی که پایه پای مردم قهرمان تبریز در مقابل استبداد و استعمار ایستادگی نشان دادند، همانا مردم خوی بودند، چنانکه در این دوره قهرمانان بزرگی چون نورالله خان یکانلی و آقا میرزا ابراهیم و... را به جامعه معرفی نمودند. پس از آن نیز دفاع مردم خوی در برابر تجزیه آذربایجان بوسیله ارامنه فرصت طلب، نام و آوازه آنها را بر سر زبانها انداخت. ارامنه که به هنگام وقوع جنگ جهانی اول به تحریک دول استعماری سعی در به کنترل درآوردن غرب

آذربایجان و سپس ایجاد کشوری بزرگ بنام ارمنستان بزرگ که شامل آذربایجان نیز می شد، نمودند. ارامنه ساکن غرب آذربایجان که با پناهنده شدن هم کیشان خود از خاک عثمانی به خاک آذربایجان، کفه معادلات نظامی و سیاسی در منطقه را به نفع خود احساس میکردند، با همکاری دیگر مسیحیان منطقه و نیز دول انگلیس و روس، شروع به قتل و عام مردم مسلمان و بی دفاع منطقه نمودند و توانستند با وحشیگری تمام شهرهای اورمیه، سلماس و سولدوز را به تصرف خود درآورند و خود را در چند قدمی رسیدن به آرزوهای دیرین نژاد پرستانه‌شان ببینند. شهر خوی آخرین منطقه‌ای بود که با تصرف آن تمام نقشه‌های شوم ارامنه به اجرا در می آمد و غده ای سرطانی بنام ارمنستان بجای اسراییل فعلی چنگ بر پیکره امت اسلام می انداخت و ضرر و زیانهای فراوانی را متوجه تمام مسلمانان منطقه خصوصاً مردم مسلمان آذربایجان می نمود. ولی با مقاومت مردم دلیر خوی و شکست مفتضحانه ارامنه متجاوز و اضمحلال قوای آنان دنیای اسلام از خطری جدی که آن را تهدید می کرد، خلاصی یافت. البته در این پیروزی نباید از نقش بی بدیل عساکر مسلمان عثمانی که در لحظه های حساس نبرد به کمک مدافعان شهر رسیدند و نقشی اساسی در شکست ارامنه داشتند گذشت و یادی نکرد. فتنه ارامنه با همه بدبختیهایی که داشت سپری شد و تنها عایدی آن برای مردم مسلمان آذربایجان بیش از دویست هزار نفر شهید و هزاران آواره و بی خانمان بود. اما همین مقاومت مردم خوی در مقابل ارامنه و عملاً مقابله آنان با نقشه‌های شوم استعماری با توجه به نقشه‌های کلی آنان در کشور ایران، صدمات فراوانی را بر پیکره شهر وارد ساخت که هم اینک سر منشأ تمام کاستیها و مشکلات مردم شده است. اما چگونه؟

حکومت منحوس رضا خانی که بعد از جنگ جهانی اول در رأس امور ایران قرار گرفت، آنهم با اشاره مستقیم انگلیس این پیر استعمارگر، اولین و اساسی ترین برنامه کاریش ایجاد حکومتی بود با دولت مرکزی دارای اختیار تام و نامحدود و همچنین برچیدن تمام قدرتهای مختلف در گوشه و کنار کشور که در سالهای قبل به دلیل ۱- اداره کشور به صورت ممالک محروسه ۲ - کشمکشها و جنگهای داخلی بوجود آمده بودند.

رضاخان در پی آن بود که جامعه ای با زبان و فرهنگ واحد با تکیه بر تز نژاد پرستانه آریایی بوجود آورد و لازمه این کار کوبیدن واز میان برداشتن قدرتها و نیز کانونهای آشوب و بلوا در کل کشور بود. برای این کار بعنوان مثال در آذربایجان برای از میان برداشتن قدرت منطقه ای آذربایجان به دو کار دست زد: یکی عدم توجه به شهرهایی که آنها را برای رسیدن به اهداف خود خطرناک میدانست و دوم تقسیم و تجزیه آذربایجان به چندین استان.

چنانکه عدم رسیدگی به سه شهر تبریز، خوی و اردبیل را که هر کدام به نحوی می توانستند در مقابل زورگوییهای رضا خان علم مخالفت بر افرازند در منگنه فقر و فلاکت قرار داد.

تبریز و خوی بدلیل بالا بودن شعور ملی مردمانشان و عدم پیرویشان از نقشه های استعمار [چنانکه در انقلاب بزرگ مشروطیت مشاهده شده بود] و اردبیل نیز بخاطر بافت شدیداً مذهبی آن که می توانست در مقابل کارهای ضد مذهبی رضاخان واکنش نشان دهد. در تقسیم آذربایجان و کاهش قدرت ایالتی آن رضاخان دست به تجزیه این ایالت به دو قسمت شرقی و غربی زد که این نقشه بعدها باز به اجرا درآمد و آذربایجان به چندین استان من جمله آذربایجان غربی، آذربایجان شرقی، اردبیل، زنجان و قزوین تقسیم و قسمتهای بزرگی نیز به استانهای همدان، کردستان، گیلان و مرکزی ملحق گردید. بدین ترتیب بود که در غرب آذربایجان استانی شکل گرفت بنام آذربایجان غربی. در آن زمان مسأله مرکزیت این استان بحثهایی را بوجود آورد و با دلایلی که در بالا ذکر شد مرکزیت استان به شهر اورمیه که حالا به رضاییه تغییر نام داده بود محول گردید و از اینجا بود که بحثهایی که تا به امروز نیز ادامه یافته و موضوع این مقاله گشته است، پدیدار گشت.

استقلال یافتن و
این چه تبی
ساله اخیر شاهد
مختلف کشور
منطقه آذربایجان
یک مثل ترکی
روشن کنم. از
برک اولاندا،
گورر". بله، دقیقاً
ایران نیز چنین



براستی اصلاً تب
استان شدن چیست و
است که در چند
بروز آن در نقاط
علی الخصوص در
گشته ایم؟ بگذارید با
مسئله را برایتان
قدیم گفته اند: "یئر
اؤکوز اؤکوزدن
مسئله مردمان در

است. ببینید در کدامین مناطق این تب بیشتر است؟

مسلم است، در مناطق اکثراً محروم مانند آذربایجان. این منطقه بدلیل سیاستهای نژادپرستانه حکومت پهلوی بر خلاف آنچه که در گذشته بوده است، در سده اخیر، با پسرقتی چشمگیر به یکی از محرومترین مناطق کشور تبدیل شده است. آذربایجانی که روزی انبار غله ایران بشمار میرفت، حال به بزرگترین وارد کننده غله تبدیل گشته است. تبریزی که روزگاری قطب اقتصادی کشور و خاورمیانه بود، امروزه حال و روز خوشی ندارد و تأسف هر بیننده منصفی را بر

می‌انگیزد. این تبعیضها و فرق گذاشتنها متأسفانه تا به امروز نیز ادامه داشته است و همانطوری که مقام معظم رهبری در سفر به اردبیل اشاره فرمودند، آذربایجان یکی از محرومترین مناطق کشور است که تبعیض فراوانی نسبت به آن روا داشته شده است. در حالیکه امروزه کویرهای لم یزرع رفسنجان و کرمان و ... با پیشرفته ترین فن آوریها تبدیل به زمینهای کشاورزی می‌شوند و در حالیکه هزاران کارخانه در مناطق مرکزی کشور من جمله اصفهان، اراک و ... ایجاد و راه اندازی می‌گردند، در آذربایجان از زنجان گرفته تا خوی و از سردشت گرفته تا آستارا هیچکدام از اینها دیده نمی‌شود که هیچ، بلکه هر آنچه که قبلاً نیز به تدبیر خود مردم فرهیخته این منطقه پدیدار گشته است، به انحاء مختلف از میان برداشته می‌شود. همین مسئله ناداری و کمبود است که مسئله سفت بودن زمین را تداعی می‌کند و این چنین است که شهرها به جان هم می‌افتند و با متهم کردن همدیگر گرفتن حق خود را در وجود استقلال از دیگری می‌داتند. حال دایره بحث را کمی کوچکتر کنیم و مسئله را در حد شهر خوی بررسی نمائیم. مسلم است که با روشن مسئله خوی، مسئله شهرهای دیگر من جمله میاندواب، مراغه، بناب، اردبیل، زنجان و ... نیز روشن خواهد شد. همانطور که گفتم مسئله ایجاد استانی به مرکزیت خوی از همان زمان توجه مردم را به خود جلب کرد. به دلیل خفقان دوران ستمشاهی و نیز عدم رشد بالای فرهنگی مردم [به خاطر فشارهای شدید ضد فرهنگی رژیم بر مردم] تا زمان انقلاب، این مسئله تنها در بین عده قلیلی از مردم رواج داشت. اما با بروز انقلاب شکوهمند اسلامی، این فکر در شهرستان طرفداران زیادی پیدا کرد. [البته بودند کسانی در این میان که نه از روی دلسوزی برای شهرستان بلکه برای افروختن آتش کینه و اختلاف و ایجاد شکاف در صفوف بهم پیوسته مردم ایران و آذربایجان به این خواستها دامن می‌زدند.] آنچه که مسلم میدانم این است که مردم در اجتماعات حول و حوش انقلاب خواستار ایجاد استانی و یا به تعبیر خود مردم، استان شدن خوی بودند. حتی در زمان سفر آقای هاشمی رفسنجانی به استان در زمان ریاست جمهوری‌شان مردم از رادیو این خواسته را بیان داشتند و حتی قرار بود که شعار "رفسنجانی ساغ اولسون" خوی گرک اوستان اولسون " در اجتماع مردم داده شود که این شعار آن روزها داده نشد و از طرف مسئولین شهر نیز اشاره‌ای به این موضوع در سخنرانیهایشان نگردید. اما در چند ساله اخیر و با اوج گرفتن شعارهای جامعه مدنی، یکسانی و برابری و ... درخواستهای مردم در این مورد افزایش یافته و تنها نشریه شهر نیز به وضوح و به جدیت پی‌گیر این مسئله بوده است.

حال ببینیم خوبیها چه می‌گویند؟ اینان می‌گویند که خوی دومین شهر استان و سی‌امین شهر کشور است. اینجا دارالمومنین است و دارای کارخانه‌های عظیم نساجی و سیکل ترکیبی و قند و دخیانیات است و فرودگاه آن در حال ساخت است و ده درصد عسل کشور را تولید می‌کند و تولید قسمت اعظم خشکبار برعهده ماست و لذا این شرایط را

دارا هستیم تا برای رسیدن به فردایی بهتر، مستقل از مرکز استان گردیم و خود برای خود تصمیم بگیریم. بنابراین می‌خواهیم که استانی در این منطقه به مرکزیت خوی و تابعیت شهرهای ماکو، سلماس، چالدران، تسوج و قره‌ضیال‌الدین بوجود آید. اهالی خوی می‌گویند در طی چند سال گذشته مرکز استان نه تنها توجهی به این شهر نکرده که هیچ، بلکه هر آنچه را که داشته و نداشته، برداشته و به مرکز استان برده‌است منجمله: برچیده شدن آموزشکده بهداشت محیط، مرکز آموزش ضمن خدمت فرهنگیان، آموزشکده دامپزشکی، هنرستان کشاورزی و انتقال آنها به مرکز استان، مخالفت با اتمام بیمارستان تأمین اجتماعی و اقدام برای فروش آن به بخش تجاری، عدم ایجاد منطقه آزاد تجاری برخلاف قرار قبلی، عدم ایجاد بیمارستان تخصصی کودکان با وجود موافقت قبلی با راه‌اندازی آن، درست نشدن زیرگذر در ورودی شهر با وجود تأمین اعتبار آن، عدم تعمیر راههای ترانزیتی قوتور و تسوج و عدم بازسازی مقبره شمس تبریزی علی‌رغم دستور وزیر فرهنگ و ارشاد. اینها گوشه‌ای از مشکلات و خواسته‌های مردم خوی است و اگر منصف باشیم خواهیم دید که اکثر گفته‌هایشان نیز درست است و ظمی بی حد و حصر نسبت به گذشته تاریخیشان برآنان رفته است.

در اینجا مثالی می‌آورم باشد که به روشن شدن قضیه کمک کند. ببینید مثال استان آذربایجانغربی به این می‌ماند که به برادری یک عدد آدامس می‌دهند تا آنرا بین ده برادرش تقسیم کند. او نیز چون نمی‌تواند آدامس را بین آنها تقسیم کند، آنرا برای خودش برمی‌دارد. در این صورت بخاطر بزرگ بودن صدای هیچ کدام از برادرها نیز نمی‌تواند در آید.

به عنوان مثال بودجه ساخت یک استخر به مرکز استان داده می‌شود و حال می‌خواهند تصمیم بگیرند که این استخر در کدامین شهر ساخته شود؟ در بررسی معلوم می‌گردد که به دلایل متعددی که گوشه‌هایی از آن در اول مقاله آمد، هیچ کدام از ۱۳ شهر استان دارای استخر نیستند و همه نیز خواهان ایجاد استخر می‌باشند و خود مرکز استان نیز هر چند یک استخر دارد ولی آن تنها استخر نیاز مردمش را برآورده نمی‌سازد. پس تصمیم نهایی چه میشود؟ همان کاری که برادر بزرگتر انجام داد یعنی برداشتن استخر برای مرکز استان و این کار هر چند صدای برادران کوچکتر را که همانا مسئولان زیردست هستند را بر نمی‌آورد، ولی صدای ساکنان آن شهرها را درمی‌آورد.

حال باید دید مقصر اصلی در این میان کیست؟ آیا مرکز استان مقصر اصلی است یا مسئولین شهری و یا حتی دولت مرکزی مقصر است؟ به نظرم تنها کسانی که در این میان مقصر نیستند مردمان عادی هستند که سرانجام نیز فشار اصلی بر آنها وارد می‌شود. دولت مرکزی مقصر است چون بودجه کافی به منطقه و استان تخصیص نمی‌دهد! مرکز استان مقصر است چون تقسیم عادلانه را در دستور کار خود قرار نداده و نمی‌دهد! مسئولین شهری مقصرند، چون پیگیر قضیه تقسیم نمی‌شوند و تنها حفظ پست و مقام خود را در نظر می‌گیرند و بواقع نمی‌توان گفت کدام یک از سه مورد بالا مقصرترند

ولی همانطور که اشاره شد، مظلوم این واقعه مشخص است و آن مردم خوی هستند با هزاران بیکار و علاف که در کوچه پس کوچه‌های شهر پرسه می‌زنند و وقت خویش را می‌گذرانند.

۱. اما مسئله‌ای که در این مقاله باید بدان جواب داده شود راه‌حل مشکل است. اینکه چه باید کرد، آیا راه کاری که عده‌ای از خویها آنرا پیشنهاد می‌کنند (استان شدن) چاره کار است؟ این طرح چه ضررها و فوایدی می‌تواند داشته باشد؟ آیا ادامه وضع فعلی به نفع نظام اسلامی است؟ اینها سوالاتی است که در این بین وجود دارد و همه سعی می‌کنند به نحوی آنها را جوابگو باشند و به مسئله پایان دهند. گروههای فکری موجود در این مسئله را می‌توان به دسته‌های زیر تقسیم نمود:

۱- دسته‌های طرفدار ایجاد استان

۲- دسته‌های طرفدار عدم ایجاد استان

۳- دسته‌های طرفدار فرهنگ اصیل آذربایجان؛

گروه اول که امروزه در رأس آنها هفته نامه خوی قرار دارد و سعی می‌کند به هر نحو ممکن به این طرح جامه عمل بپوشاند. چاپ مقالات متعدد و بعضاً تحریک کننده از سوی هفته نامه و حتی چاپ کتابی با عنوان استان مرزی خوی و تشویق مردم به سر دادن شعار «رئیس جمهور ساغ اولسون خوی گرک اوستان اولسون» در اجتماع مردم در استقبال از ریاست جمهوری آقای خاتمی، سعی در برگزاری سمینار توسعه شهر خوی و ... همه حاکی از عزم گردانندگان آن برای رسیدن به اهداف از پیش تعیین شده خودشان است. در اینکه حمایت مردمی از هفته نامه خوی تا چه حد است، باید گفت که عده‌ای به کارها و افعال هفته نامه به دیده شک می‌نگرند و با توجه به سابقه ذهنی که دارند، می‌پندارند مسئولین هفته نامه مسئله استان شدن خوی را پیراهن عثمان گردانیده اند و هدف آنها مثل بعضی از اسلاف، همانا رسیدن به پست و مقام است. الله اعلم. اما عده‌ای دیگر هفته نامه را تنها تریبونی می‌دانند که می‌توانند بوسیله آن آرزوهای خود را جامه عمل بپوشانند، افکار عمومی را با خود همراه سازند.

اما گروه دوم، در رأس گروه دوم دولت قرار دارد، از هیئت دولت گرفته تا پایینترین مقام مسئول حتی در شهرستان با مسئله ایجاد استان مخالفند. البته بعضی از آنها شاید شخصاً موافق باشند، ولی به دلیل مراتب دولتی مجبور به پیروی از مقام بالا دست هستند. سخنان آقای میرلوحی که ایشان و دستگاه زیر مجموعه ایشان بوسیله هفته نامه خوی مخالفین اصلی طرح مذکور قلمداد می شوند، در این مورد شنیدنی است: « دولت فعلی این نگاه را برگرداند و اعلام کرد که این مسیر (تقسیم استانها) دیگر ادامه نخواهد یافت و به این طریق جامعه را به نوعی آرامش دعوت کرد... دولت هم اکنون اذعان دارد که در مسئله تقسیمات کشوری حساسیتهای بسیاری وجود دارد، بخصوص در استان آذربایجان غربی... در حالیکه اگر بهبود و آبادانی کشور از این مسئله محقق نشود، پس چرا برای این کار اقدام کنیم و تقسیم کردن دوتا شهر دردی را دوا نخواهد کرد... پس خواهش کردم که عزیزان به این مسائل دامن نزنند...» {نوید آذربایجان، ش ۱۲۰}

اما گروه سوم، این گروه که طرفداران فرهنگ و مدنیت اصیل آذربایجان هستند، با طرح مسئله ایجاد استان به شکل فعلی مخالف هستند و اصولاً چاره و راهکار حل مشکلات شهرهایی همچون خوی و حتی میاندوآب را ایجاد استانی به مرکزیت این شهرها نمی دانند. دغدغه اینان لطمه خوری و لطمه زنی به فرهنگ و جغرافیای آذربایجان است. این را می دانیم که در کشور عده ای وجود دارند که تمام هم و غم آنان از بین بردن آذربایجان است در تمام زمینه ها. اینها همان باقی مانده های رژیم منحوس پهلوی هستند که بیش از هفتاد سال است که تیشه بر ریشه تنومند آذربایجان می رند. به عبارت دیگر، اینان همان پیروان خودفروشانان بسان کسروی، محمود افشار، تقی زاده و... هستند که بر طبق دستور رضاخانی سعی همه جانبه ای در ریشه کنی تاریخ و فرهنگ آذربایجان نمودند. تاریخ آن را تحریف کامل کردند، مردم ترک آن را « آذری» (به معنی شعبه ای از قوم پارس و آریایی) نامیدند و هزاران تحریف و بهتان دیگر بر این ملت همیشه سرافراز تاریخ زدند. تجزیه آذربایجان و تکه - پاره کردن آن نیز از گذشته تا به امروز هدف غایی این گروه بوده است. چنانکه در عمل به این هدف خود آذربایجان را به چندین قسمت، آنهم نه با نام آذربایجان بلکه با نامی دیگر تقسیم کرده اند. امروزه نه آنکس که در قزوین است، خود را آذربایجانی می داند و نه آنکس که در بندر انزلی و آستارا است، خود را آذربایجانی بشمار می آورد. دیگر نه کبودرآهنگی ساکن در استان همدان خود را آذربایجانی می شمارد، نه زنجان و اردبیلی ساکن در استانهای زنجان و اردبیل. حتی نام استانهای آذربایجان شرقی و آذربایجان غربی را بصورت « آ.ش - آ.غ» می نویسانند، باشد که برای فرزندان آذربایجانی در آذربایجانی بودنشان شبهه بیافرینند و به مرور زمان نام مقدس آذربایجان از اذهان پاک گردد. (زهی خیال باطل)

بلی، این است نقشه شوم شوونیسیم برای محو آذربایجان. دوستداران و طرفداران فرهنگ آذربایجان، تجزیه آذربایجان غربی را نیز در راستای همین نقشه شوم می دانند و بر این باورند که با ایجاد استانی به مرکزیت خوی و یا حتی میاندوآب و یا مهاباد و نامگذاری آنها غیر از آذربایجان، آذربایجان باز بیشتر بسوی تجزیه و نابودی خواهد رفت. شاید گفته شود استانی که به مرکزیت خوی ایجاد خواهد شد، نام آذربایجان را با خود خواهد داشت { چنانکه مسئولین هفته نامه خوی بعد از اعتراض فرهنگ دوستان آذربایجانی به جای بکار بردن نام استان مرزی خوی، نام استان آذربایجان مرزی را بکار کی برند. } ولی قضیه ایجاد استان اردبیل برای ما یک مثال زنده است. آنجا را نیز قرار بود، استان آذربایجان شرقی نام نهند، ولی باز همان عوامل مذکور باعث گردیدند تا آنجا را استان اردبیل بنامند و امروزه اردبیلی ها بیشتر از آنکه خود را آذربایجانی بدانند، اردبیلی میدانند و در کتابهای جغرافیایی نیز این استان را جدا از پیکره آذربایجان می دانند و این برای آذربایجان و ملتش یعنی مرگ و نیستی و پاک شدن از نقشه جهان. اینکه مدیر مسئول محترم هفته نامه خوی اذعان می دارند که هیچ خطری فرهنگ آذربایجان را تهدید نمی کند و فرهنگ آذربایجان در برابر تمام مشکلات ایستادگی کرده و خم به ابرو نیاورده است و حتی طرفداران فرهنگ آذربایجان را به سست عقیده بودن و بیگانه بودن با فرهنگ آذربایجان متهم می کنند، به نظر نگارنده سخن درستی نیست. نمی دانم ایشان لطمه به فرهنگ را چه چیزی میدانند که احساس میکنند فرهنگ آذربایجان لطمه نخورده است. آیا ایشان ندیده اند کسانی را که با فرزندانشان در خانه و سطح شهر به زبانی غیر از زبان مادریشان حرف میزنند؟ آیا ایشان ندیده اند تحقیرها و اهانتها را به این مردم ستمدیده در تمامی رسانه ها؟ فرزندانشان که زبان ترکی را بلد نیستند، به برکت پز فروشی پدر و مادرانشان و بی فرهنگی و بی هویتی آنان. آبرویی نیز دیگر برای یک ترک باقی نگذاشته اند و حالا تنها چیزیکه از آذربایجان و فرهنگش باقی مانده، جغرافیایی است در حال مرگ که با ایجاد هرگونه استانی در هر نقطه آن تیر آخر بر پیکره نیمه جانش شلیک خواهد گشت. موضوع دیگری که فکر هر انسان دلسوز آذربایجانی را بدرد می آورد، توطئه جدید دشمنان است برای تجزیه آذربایجان. شاید شنیده یا خوانده باشید در جراید، توطئه شوم تجزیه آذربایجان غربی را بوسیله ایجاد منطقه ای مجهول و بی هویت بنام کردستان مکرری در جنوب غربی آذربایجان که حاکی از طرح توطئه ای شوم در راستای ایجاد کردستان بزرگ که هدف افراد یاغی ای چون اسماعیل سیمیتقو، شیخ عبیدالله و ... بود و امروزه توسط عده ای از دشمنان آذربایجان و ایران زمین دنبال می گردد. آذربایجانیان باید به هوش باشند که ممکن است درخواست ایجاد استانهای متعددی که هر روزه در گوشه و کنار آذربایجان غربی به مرکزیت شهرهای مختلف داده می شود، در راستا و همسو با این توطئه شوم تجزیه آذربایجان و ایران باشد.

و اما چاره کار در چیست و چه باید کرد؟

باید توجه نمود مشکلات خوی و همچنین شهرهایی با مشکل خوی سه‌گونه هستند: کشوری، منطقه‌ای و استانی. باید دانست که در کشور ایران انتظاری که مردم از دولت دارند هیچگاه با تواناییهای دولت یکی نیست. ولی این سخن به معنی تبرئه دولت نیز نمی‌تواند باشد. دولت در هر حال و وظیفه دارد که در جهت رفاه و آسایش مردم تلاش و کوشش نماید و به دور از هر گونه ریخت و پاش و هرز دادن سرمایه‌های ملی، تنها و تنها فکر و ذکرش مردم و آسایش آنها باشد. اما مشکلات منطقه‌ای آذربایجان نسبت به دیگر نقاط کشور مضاعف است. آذربایجان نسبت به آنچه که استحقاقش را دارد خیلی خیلی عقب است و تبعیضی که نسبت به آن روا داشته شده است تا به امروز نیز در تمام زمینه‌ها وجود دارد. بعنوان مثال استان آذربایجان غربی با توجه به آمار و اسناد منتشره یکی از محرومترین مناطق کشور است و دولت عوض اینکه بر روی رودخانه پرآب قوتور سدسازی کند در بیابانهای خشک و بی‌آب بلوچستان و کرمان سد می‌سازد. عوض آنکه کشاورزی این منطقه را رونق بخشد به آبادسازی شنهای روان کویر روی می‌آورد. کارهای تبعیض‌انگیز از این دست بسیار بسیارند که در شمار نیابند. عوض اینکه در منطقه آذربایجان نسبت به تاسیس مراکز بزرگ دانشگاهی دست زنند آنهم با توجه به پیشینه فرهنگی و تاریخی غنی و نیز نیروی انسانی مستعد آن (آذربایجان از ازمه قدیم دارای بزرگترین مراکز علمی جهان در طول تاریخ بوده است و ربع رشیدی تبریز یکی از بزرگترین مراکز علمی جهان در طول تاریخ بوده است و یا اینکه اولین مدارس به سبک نوین نیز در آذربایجان تأسیس شده است و یا اینکه آمار نشان می‌دهد در زمان مشروطه تعداد مدارس شهر خوی و مشهد یکی بوده و تعداد مدارس تبریز از تهران و اصفهان خیلی بیشتر بوده است و حال مقامسه کنید مشهد را با آن مراکز دانشگاهی عظیمش و خوی را که حتی یک مرکز دانشگاهی درست و حسابی ندارد و تنها دانشکده پرستاری موجود در آن نیز در حال برچیده‌شدن است. همه به سوی تکامل روند و ما به سوی انحطاط) در کویر که نه پیشینه فرهنگی هم‌سطح آذربایجان را دارد و نه نیروی انسانی مستعد کافی، دست به این کار می‌زند که نتیجه این می‌شود که انسانهای مستعد آذربایجانی برای تحصیل روی به شهرهای غیربومی می‌آورند و برای همیشه بخاطر نبود کار در منطقه خود در آنجا ساکن می‌شوند.

اما مشکلات در سطح استانی هم کم نیستند و گفته‌های مردم خوی و داد و فریادهای آنان در قبال آن مشکلات نیز اکثراً بجا و درست هستند. خویها می‌گویند چرا ۸۰۰ میلیون تومان اعتبار بازارچه مرزی خوی را در جهت ایجاد زیر گذر و غیره به مرکز استان انتقال دادند. اینان می‌گویند چرا مرکز استان کاری می‌کند تا مسئولین رده بالای مملکتی که به استان

سفر می‌کنند نتوانند به خوی بیایند } مانند سفر مقام معظم رهبری به استان } و یا اینکه اگر نیز بیایند، رفتن و برگشتن آنها چنان سریع باشد که مردم نتوانند مشکلاتشان را با آنها در میان بگذارند. اکثر این ایرادات وارد هستند. برخلاف استان مازندران که همه امکانات سطح استان در بین شهرهای استان پخش است، در استان آذربایجان غربی انباشت امکانات در مرکز استان بوضوح دیده می‌شود. از لحاظ عقلی نیز اینگونه مرکزگرایی که متأسفانه در کل کشور نیز ما شاهد مرکزگرایی برای تهران و مناطق مرکزی هستیم، کاری درست به حساب نمی‌آید و اصولاً باید امکانات طوری در سطح استان پخش گردند که همگان از امکانات کم موجود حداکثر بهره‌وری را داشته باشند. اصولاً در انجام هر کاری باید ضررها و زیانها و نیز فواید آن را در نظر گرفت و اگر فوایدش از ضررهایش بیشتر شد، بعد به انجام آن کار مبادرت ورزید و گرنه از انجام آن پرهیز کرد. مسئله ایجاد استان مرزی خوی یا به عبارتی دیگر استان آذربایجان مرزی در شرایط امروزی و با توجه به توضیحات بالا و عنایت به حساسیتهای روزافزون منطقه آذربایجان (ادعاهای واهی ایجاد ارمنستان بزرگ و کردستان بزرگ که در مورد اول خوی جزو ارمنستان جنوبی و در مورد دوم جزو کردستان شمالی است) ایجاد هر گونه و تنش و تجزیه در منطقه به نفع هیچ یک از ساکنین منطقه که در اصل صاحبان اصلی این سرزمین هستند، نمی‌باشد. ولی این سخنان باعث نمی‌شود و نخواهد شد که مردم خوی از درخواستهای حق طلبانه خود در مورد عدم اعطای امکاناتی که حق این شهرستان است چشم فرو بندند.

بنابراین بر مردم خوی و بر نشریه خوی فرض است تا بدور از تحریک افکار عمومی با استفاده از تعصبات محلی، با حالتی کاملاً دموکراتیک و اصولی نسبت به درخواست حل مشکلات محلی اقدام نمایند و بیشتر از آنکه مسئولین دولتی و استانی را در این مورد مقصر بدانند (هر چند که مقداری از تقصیر از آنان است)، مسئولین محلی شهر را برای جذب امکانات تحت فشار قرار دهند. مسئولین استان استان و خصوصاً استاندار محترم نیز باید بدور از هرگونه مرکزگرایی که در این سالها کاملاً مشهود است، نسبت به تخصیص امکانات به تمامی نقاط استان براساس شایستگی آنها اقدام نمایند، باشد که با اقدامات عملی انجام پذیرفته خواستهای هر سه گروه صاحب نظر در این موضوع برآورده گردد. راهکاری که به نظر می‌رسد بتواند تمرکز قدرت را در مرکز استان کاهش داده و باعث پخش امکانات در سطح استان به صورتی یکسان گردد پیشنهاد استقرار معاون اول استاندار در شهر دوم استان و یا حداقل تبدیل ادارات دولتی شهر دوم استان به اداره کل برای راحتی مردمان شمال استان (علی‌الخصوص با توجه به فاصله نسبتاً زیاد شهرهای تابعه در استان آذربایجان غربی با مرکز استان) می‌باشد که می‌تواند با انجام کارهای کارشناسانه موجبات کاهش تنشها را در منطقه به ارمغان بیاورد. به امید آنروز که شاهد توسعه و پیشرفت آذربایجان عزیز که بواقع سر ایران است باشیم.

